



۲۰۱۶/۰۱/۲۹

م. اسحاق نگارگر

انسان در جهان خالی از ایمان و ایقان!

در شفاخانه کنار بستر جوانی به اسم برایان افتاده بود که همانند من در بسترِ مریضی نیز کتاب خود را از یاد بُرده بود و به جای اینکه از درد بنالد خود را به خواندن مشغول نگاه میداشت. او کتابی را زیر عنوان اگنوستسیزم مطالعه می کرد و چون به حساب ظاهر مرا صاحب ریش و کله یافته بود فکر میکرد که مردی مسلمانم و بالطبع غافل از عوالم اگنوستسیزم.

عرب ها اگنوستسیزم را به همان معنای دقیق کلمه فلسفه لا ادريت (یعنی من نمیدانم) ترجمه کرده اند و معتقدان این فلسفه در میان ایمان که تبلیغ گر آن دین است و ایقان که ناشی از باور ما به علم و حقایق علمی می باشد موضعی مذبذب اختیار می کنند و خود را به همین تسلی میدهند که نمی دانم هم نوعی علم است.

در دنیای عیسویت پاپ ها، کشیش ها و ارباب کلیسا ها و کنیسه ها تا بدانجا به استفاده های شخصی از دین و اعتقاد مردم پرداختند که حتی بهشتِ خدا(ج) را نیز در معرض بیع و شری قرار دادند و برای همه ثابت کردند که دین یعنی وسیله ای که روحانی برای نفع خود از آن استفاده می کند و آهسته آهسته مردم از کلیسا و روحانیت آن بُریدند و روحانیون انجیل را به سوی آسیا و افریقا بردند تا بخت خود را در آن گوشه های جهان بیازمایند و "مأموریت الهی" را در آنجا پیاده کنند.

بنا بر این نهضت های نیرومند احیای آیین مسیح در میان اروپاییان راهی برای خود باز نکرد. اقبال وقتی سوء استفاده روحانیون مسیحی را از تعلیمات عیسی می دید فریاد می زد که:

پورِ مریم آن چراغِ کاینات نورِ او اندر جهاتِ او بی جهات
آن فلاتوس، آن صلیب، آن روی زرد زیرِ گردون تو چکردی او چکرد؟
ای به جانت لذتِ ایمان حرام وی گرفتارِ بتانِ سیم خام
قیمتِ روحِ القُدس نشناختی تن خریدی نقدِ جان درباختی

آری روحانی عیسوی روح القُدس را نشناخت و همان طور که اقبال گفته بود تن را خرید ولی جان را باخت!
دنیای اسلام نیز در شرایط تازه جهان چشمان را مالیده مالیده از خواب دراز مدت تاریخی برخاست ولی چه بر خاستنی!

اسلام متکی بر دو محور توحید و شهادت بود و متکی بر همین دو محور شعار لا سلاطین، لا کلیسا، لا اله الا الله میداد و مسلمانان قبلاً اسلام را برای سلطنت های میراثی و خدا داد تسلیم کرده بودند و هر گونه قیام تاریخی اسلام قیام در برابر سلطنت های میراثی و تاریخ زده بود.

قیام اتا ترک در برابر سلاطین عثمانی نخستین درس عملی برای مسلمانان جهان بود. البته برخی زیاده روی های اتا ترک را نمی توان نادیده انگاشت اما مشکل اصلی در دنیای اسلام این بود که منفعت روحانیون مسلمان با سلاطین مستبد به هم آمیخته بود.

اسلام در سیر تاریخی خود از فرهنگ های مختلف استفاده نموده نوعی ملغمه فلسفی از دانش هند، یونان، ایران و دیگران تدارک دیده بود و این ملغمه فرهنگی را علم، فلسفه، تاریخ و فرقه های اسلامی ساخته بود. منفعت استعمارگران غرب نیز در آن روزگار ایجاب حکومت های فاسد نظامی و سلطنتی را در جهان آن روز می کرد. روحانیون بر اسلام نیز لیبیل ملی لگاندند و چنین نشان دادند که اسلام از ماست ولی مرگ بر تمدن اسلامی که ملغمه فرهنگ های دیگر است.

امروز روحانی مسلمان نیز از دین به منفعت خود استفاده می کند و می خواهد از دین بر ضد ترقی و پیشرفت سود ببرد و هی اسلام عزیز می گوید و با این دشلمه دهان شیرین می کند ولی اگر احیاناً در میان این رهبران مسلمان یک همه پرسی بنمایی تا برایت بگویند که منظور شان از این اسلام عزیز چیست آن وقت ملتفت می شوی که منظور همان فرقه مورد نظر خودش است. پس شیعه اسلام شیعه می خواهد و وهابی نیز اسلام وهابی و آن وقت می بینی که آن ملغمه تاریخی فرو می شکند و مسلمانان تمدنی می سازند که در آن تمدن دیگر فارابی، ابن سینا، ابوریحان البیرونی و ابن رشد و دیگران هیچ کاره نیستند.

بیچاره جوان افغان که به دلیل استبداد دینی به علم و فرهنگ جهان معاصر جز به ابتکار خود نمی رسد. ملای مسلمان هنوز در گیر خرافات مذهبی است و دین خود را از خرافه جدا نکرده است. دمش سرد است و چون همه می دانند که جز برای منفعت صحبتی دیگر ندارد دین را نیز وسیله نفاق و شقاق ساخته است. هر روز که می گذرد مردم مرتکب آن گونه جرم ها می شوند که آخرین بقایای اعتقاد به خدا را در روان شان می سوزاند. کشور ما که در آن پول به تازگی فراوان شده است و با همه پول فراوان فقر کشنده بر جامعه همچنان مسلط است به محلی بدل گردیده است که از آن ایمان در حال کوچیدن است و ایقان هم وجود ندارد.

می دانم که تعدد مساجد را دلیل اعتقاد مردم می پندارند ولی من دیده ام که در همین دیار مغرب زمین نیز کلیسا فراوان است. آدم به یاد حافظ می افتد که می گفت:

در میخانه بیستند خدایا میسند

که در خانه تزویر و ریا بگشایند

فاعتبروا یا اولی الابصار

برمنگم - ۲۹ جنوری ۲۰۱۶

نگارگر